نامه‌ای از یک روستای ایرانی

اریک هوگلاند

مترجم سوزان گرک یراق

توضیح گروه پژوهش‌های بین‌المللی مرکز مطالعات پایداری: نام اریک هوگلاند[1] برای پژوهشگران تاریخ معاصر ایران و انقلاب اسلامی آشنا است. کتاب مهم وی با نام *زمین و انقلاب در ایران*[2] دو دهه است که ترجمه شده است و توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است. وی پیش از انقلاب برای بررسی وضعیت مناسبات ارضی به ایران سفر کرد و در روستاهایی ساکن شد. جالب این‌که وی پس از بیست سال در سال ۱۳۷٦ دوباره به آخرین روستایی بازگشت که هنگام وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ در آن به‌سر برده بود. مقالهٔ زیر گزارش هوگلاند از تحولات اقتصادی و اجتماعی روستای کویُم، نزدیک شهر شیراز است. هوگلاند می‌نویسد استاندارد زندگی در گویُم نسبت به سال ۱۳۵۷ بسیار بهتر شده است. وی منشأ این آبادانی را در سه عامل می‌داند: درآمد حاصل از کار در شیراز، رونق کشاورزی و کمک نهادهای دولتی به خانواده‌های نیازمند. نویسنده براساس مشاهده‌های خود معتقد است به‌دلیل این سه عامل، ۷۰ درصد اکثریت خانوارها، طبقهٔ متوسط روستایی جدید را تشکیل می‌دهند که کالاهای مصرفی مرغوب دراختیار دارند. با فعالیت جهاد سازندگی، هزاران روستای نزدیک و دورافتاده، برق و آب لوله‌کشی دریافت کرده‌اند و هزاران کیلومتر جاده آسفالت به کشاورزان کمک می‌کند تا محصولات خود را به‌سرعت به بازار منتقل کنند. به‌نظر هوگلاند، «اهمیت ژرف این تغییرات فیزیکی هنوز مطالعه نشده‌اند، اما درک آنچه در یک روستا رخ داده است می‌تواند نگرشی دربارهٔ الگوهای کلی تحولات اقتصادی و اجتماعی روستایی در ایران ارائه دهد.»

www.2Bahman.ir

این بررسی اجمالی از تغییرات اقتصادی و اجتماعی در یک روستای ایرانی، دریچه‌ای از تحولات عظیمی را نشان می‌دهد که تقریباً بیست سال پس از انقلاب، ایران را فرا گرفته است. به دلیل اطلاعاتی که دربارهٔ تحولات داخلی در یک کشور مهم خاورمیانه ارائه می‌کند، توجه خوانندگان را جلب خواهد کرد.

□□□

چهار ساعت اضافی در سالن داخلی فرودگاه تهران، در انتظار پرواز با تأخیر به شیراز، به من فرصت فکر کردن به روستای جنوب ایران را داد که دوازده ماه در آن ازسال ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۸ زندگی کرده بودم و اکنون برای اولین بار[پس از هجده سال] به آنجا باز می‌گشتم. اوایل خرداد بود، زمانی که زردآلوها می‌رسیدند و من «گویُم» را همان‌طور که می‌شناختم، مجسم کردم: یک روستای بزرگ با چهارصد خانوار (حدود ۲۵۰۰ نفر)، واقع در ۲۰ کیلومتری شمال غربی شیراز، درست جایی که جاده اصلی به سمت بازار شهرهای اردکانِ فارس و یاسوج به پایان می‌رسید. با وجود نزدیکی گویُم به یک شهر بزرگ، تأثیرات شهری در روستا اندک بود. فرهنگ روستایی آن شبیه به روستاهای دور افتاده استان فارس بود.

گویُم، کاملاً محصور در یک قلعه که ورودی آن از طریق دروازهٔ مرکزی بود، در تصورم نقش بست. یک در چوبی سنگین باز می‌شود تا اجازهٔ عبور به داخل و خارج قلعه را بدهد. در داخل این قلعه، راهروهای باریک، پر پیچ و خم و بدون سنگفرش، خانه‌ها را به هم متصل می‌کرد. در دو طرف دروازه، دو ساختمان عمومی قرار داشت؛ در سمت راست مسجدی از خشت با چند کاشی لعابدار دو در؛ در سمت چپ یک حمام که مردان و زنان در روزهای متناوب از آن استفاده می‌کردند. هر یک از خانه‌های مستطیل شکل که از خشت ساخته شده بود، با دیواری احاطه می‌شد که حیاط داخلی را تشکیل می‌داد و در آن حیوانات اهلی را نگهداری می‌کردند. محل زندگی واقعی معمولاً ردیفی از اتاق‌های طبقهٔ دوم بود که کنار دیوار ساخته شده بود و بیشترین نور خورشید را می‌گرفت و از سقف مسطح آن برای خشک‌کردن زردآلو، انگور و سایر محصولات استفاده می‌شد. هرچند لوله‌های تعبیه‌شده مرکزی در چند حیاط منشعب شده بودند و بیشتر خانه‌ها یک سوکت لامپ برق

آویزان داشتند تا چند ساعت در روز از برق در دسترس، استفاده کنند؛ اما آب لوله کشی و برق هنـوز در سـال ۱۳۵۸ تازگی داشتند.

زمانی که منتظر پرواز، غرق خاطرات روستا بودم، فرودگاه در آن شب به طور غیر معمول شلوغ بود؛ چون هزاران زائر ایرانی در حال بازگشت از حج بودند. حتی بوها و مزه‌ها دوباره برگشتند؛ زردآلوی درختی رسیده، سماق، لواش تازه، آبغوره تازه و کلم پلو، غذای محلی که با کلم سرخ شده، گلوله‌های ریز گوشت برۀ ادویه‌دار شده و پلو درست می‌شود. همچنین به فکر دوستانم در گویُم بودم، افرادی که تجربیات منحصر به فرد انقلاب ایران را در سال ۱۳۵۷ با آن‌ها به اشتراک گذاشته بودم. می‌دانستم که جبار باقری، نزدیک‌ترین دوستم در فرودگاه منتظر من بود. او که در زمان انقلاب معلم جوانی بود، علی‌رغم عدم آموزش رسمی، فردی مردم‌شناس و جامعه‌شناس متولد شده بود. جبار بیش از هر فرد دیگری، شرایطی را فراهم کرد که من بتوانم بفهمم گروه‌های مختلف در گویُم و ایران چه مفهومی از انقلاب داشتند. بعد از تابستان ۱۳۵۸، نامه‌های مفصل او، حدود ده نامه در سال، مرا در جریان تغییرات در گویُم، از جمله رشد ٦۰ درصدی روستا در شانزده سال برای رسیدن به جمعیت چهار هزار نفری قرار می‌داد. من اطلاع داشتم که بسیاری از روستاها پس از انقلاب دچار تغییر شده‌اند و بدین ترتیب یکی از اهداف سفرم، شروع همکاری با جبار در یک طرح تحقیقاتی دراز مدت و با استفاده گویُم به عنوان دریچه‌ای برای مشاهده تغییرات اقتصادی و اجتماعی در روستاهای ایران بود (ما مصاحبه‌های گسترده‌ای را برای این تحقیق در تابستان‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۷٦ انجام دادیم). اما حالا درست قبل از طلوع آفتاب، هنگامی که هواپیما بالای دریاچۀ مهارلو پرواز کرد و در فرودگاه شیراز به زمین نشست، افکارم معطوف دوستانی شد که یک بار دیگر آن‌ها را می‌دیدم و به روستایی که با علاقه به یاد می‌آوردم.

شوک فرهنگی

جبار و پسر وسطی‌اش در فرودگاه که در ۲۰ کیلومتری حاشیه جنوب شرقی شیراز واقع شده است، به استقبالم آمدند. ما سوار پیکان مدل قدیم شدیم که ساخت ایران است و به سمت گویُم روانه شدیم. اگرچه طبیعتاً احساس هیجان تجدید دیدار حواسم را پرت می‌کرد، اما تغییر مناظر در طول ٤٠ کیلومتر از فرودگاه تا روستا، هوش از سرم برد. به جای مسیری که می‌دانستم از مرکز شیراز به بزرگراه اردکان به یاسوج می‌رسید، وارد جادهٔ کمربندی شدیم و در عرض ۲۰دقیقه از انتهای جنوب شرقی به انتهای شمال غربی شیراز می‌رسیدیم. از جادهٔ یاسوج خارج شدیم، جایی که روستای آشنای حسین آباد در ۱۵ کیلومتری گویُم باید می‌بود؛ اما روستایی وجود نداشت. در عوض ما در خیابانی عریض بودیم که چراغ‌های بالای سرمان آن را روشن می‌کرد و مملو از مغازه‌های بسته و ساختمان‌های آپارتمانی چند طبقه بود. بعد از عبور از حسین آباد که «دگرگون شده» بود، جاده باریک شد و به یک مسیر دو بانده تبدیل و مناظر روستایی‌تر شدند. اما در فاصله‌ای دور پس از یک گندم‌زار، می‌شد شهر جدید گلستان را دید که مجموعه‌ای از ده‌ها آپارتمان بود.

بین روستاهای گُمشیر و دوکوهک، آسمان به‌طور غیر منتظره و غیر عادی با هزاران چراغ رنگی چشمک‌زن که در هوا معلق به نظر می‌رسیدند، روشن بود. معلوم شد این منظره شادی شهر، یک شهربازی جدید شبیه دیزنی‌لند بود. بعد از دوکوهک از سمت راست، تابلوی بزرگی که دانشگاه آزاد اسلامی صدرا را تبلیغ می‌کرد گذر کردیم. جبار با اشاره به سمت قله‌های حدود پنج کیلومتر آن طرف‌تر گفت: «این دانشکده پشت کوه‌هاست و دولت در حال ساختن یک شهر کاملاً جدید برای پنجاه هزار نفر است.»

اکنون سه کیلومتر جلوتر از دوکوهک بودیم، جایی که جاده از میان یک گذرگاه کوهستانی می‌گذرد و به دشت وسیع، حاصلخیز و مرتفعی می‌رسد که در انتها چشم‌انداز آشنای گویُم قرار داشت. به سرعت از مجاور مزارع ذرت و گندم عبور می‌کردیم و به روستا نزدیک می‌شدیم. اما روستای محصور گویُم کجا بود؟ تقریباً

هیچ اثری از قلعه دیده نمی‌شد که در حافظه‌ام مدام نقش می‌بست! درعوض، ردیفی از مغازه‌ها باترتیب در طرف چپ جادهٔ اصلی، صف کشیده بودند. پشت مغازه‌ها می‌توانستم تابلوهای یک بانک و مطب دندانپزشکی را ببینم؛ چیزی که در دههٔ ۱۳۵۰ در یکی از روستاهای ایران بی‌سابقه بود. کمی بعد، صبح کاملی را به گشتن در کوچه‌های پر پیچ و خم و باریک گذراندم و به دنبال یادآوری گذشته بودم. مسجد هنوز همانجا بود، اما با اضافه‌شدن یک منارهٔ مرتفع و کاشی‌کاری شده به سختی قابل تشخیص بود. حمام عمومی در وضعیت نامناسبی بود، بخشی از دیوار در جریان بازسازی خانهٔ مجاور فرو ریخته بود. تعدادی از خانه‌های قدیمی رها شده بودند، اما اکثر آن‌ها تخریب شده خانه‌های آجری نو جایگزین آن شده بودند.

هنوز چند خانهٔ قدیمی مانده بود، وقتی به خانهٔ ننه محمد، صاحبخانه سابقم رفتم، متوجه شدم که مرا به حیاط آشنا و هنوز سنگفرش نشده راهنمایی می‌کند. وقتی به اتاق‌های طبقه دوم که در سال ۱۳۵۷ در آن زندگی می‌کردم، نگاه کردم، لحظه‌ای به گذشته برگشتم که دختر دوساله‌ام در حال بازی با بچه‌های ننه محمد بود، دخترم و دیگر دختران، چند لایه دامن‌های رنگارنگ و کت و شلوار سنتی گویُم و دیگر روستاهای فارس را پوشیده بودند. ناگهان متوجه شدم که ننه محمد و دخترانش – که حالا بزرگ شده‌اند– دیگر لباس سنتی به تن نداشتند. به جای آن، بلوزهای گشاد و آستین بلند، دامن‌های کشیده تا مچ و جوراب بلند تیره می‌پوشیدند. با روسری‌های طرح‌دار و زیر چانه گره خورده، موهایشان را پوشانده بودند. این لباس تبدیل به پوشش روزمره زنان خانه‌دار در گویُم شده بود. زنان و دختران جوان، پیراهن سایز بزرگ یا تی‌شرت و شلوار جین را ترجیح می‌دادند. این همان لباس‌هایی بود که زنان در شیراز و شهرهای دیگر می‌پوشیدند. زنان گویُم مانند همتایان شهری خود، هرگاه در انظار عمومی می‌رفتند، مانتو روی لباس‌هایشان می‌پوشیدند.

www.2Bahman.ir

به جز از خانواده ننه محمد، چند نفری هم برای بازدید از قلعه قدیمی آمدند، زیرا اکنون روستا بیشتر در سمت راست جاده است که قبلا گندم‌زار بود. در طرف دیگر جاده، ردیفی به طول یک کیلومتر از خانه‌های آجری وجود داشت که بسیاری از آن‌ها دکان‌های کوچکی در جلویشان داشتند؛ پشت هر ردیف تا پنج ردیف خانهٔ دیگر وجود داشت: چهارصد خانه که همگی در شبکه‌ای از زمین‌های مستطیل شکل ساخته شده بودند که با «خیابان‌های» صاف و آسفالت نشده تقسیم می‌شدند. در میان خانه‌ها، ساختمان‌های عمومی مختلف وجود داشت: مدارس جداگانه‌ای برای دختران و پسران در سطوح ابتدایی، راهنمایی و متوسطه. یک درمانگاه؛ دفتر پست و چند دفتر کوچک دولتی. یک مدرسهٔ علمیهٔ خصوصی جدید، پسران نوجوان را از سراسر استان فارس ثبت نام و آن‌ها را برای تبلیغ در روستا تربیت می‌کرد. حتی دو پزشک مطب خصوصی باز کرده بودند. گورستان جدید که در منتهی‌الیه شمال غربی این «توسعه» واقع شده بود، محوطه‌ای مرتب و پارک مانند با قطعهٔ مخصوص شهدا که قبرهای آراسته برای ۲۶ پسر گویُم وجود داشت که در جنگ ایران و عراق کشته شده بودند.

خانه‌های آجری، در گویُم قدیم و جدید، شبیه خانه‌های قبلی نبودند. به سبک خانه‌های شهری ایرانی، حیاط‌ها را با موزائیک فرش می‌کردند. آن‌ها دیگر حیوانات اهلی را در حیاط نگهداری نمی‌کردند، بلکه به عنوان مکانی برای پارک خودروی خانواده استفاده می‌شد. به طور معمول، هر خانه یک سالن مرکزی بزرگ متصل به اتاق‌های مختلف داشت: یک سالن وسیع برای پذیرایی از مهمانان، دو یا چند اتاق خانوادگی کوچک‌تر، یک آشپزخانهٔ مدرن و یک حمام. بهترین فرش‌ها، پرده‌ها و تزیینات دیواری در پذیرایی قرار داده می‌شد که هنگام بازدید مهمانان خاص از آن استفاده می‌شد. مهمانان مجرد و متأهل در سالن، پذیرایی می‌شدند.

www.2Bahman.ir

آشپزخانه‌های جدید به‌طور چشمگیری با آشپزخانه‌های کوچک و کثیف و مشعل‌های نفتی سفید کوچکشان در دهۀ ۱۳۵۰ در تقابل بودند. درحال حاضر آشپزخانه معمولی گویُم دارای یک خط گاز مدرن، یک سینک بزرگ با آب گرم و سرد، حداقل یک یخچال فریزردار، یک ماشین لباسشویی و تعدادی وسایل برقی کوچک مانند آبمیوه‌گیری، چرخ گوشت، غذاساز، رادیو و جاروبرقی بود. یک آبگرمکن بزرگ گوشه‌ای را اشغال می‌کرد و آب را نه تنها برای آشپزخانه، بلکه برای حمام نیز گرم می‌کرد.

تحولات اقتصادی

خانه‌های آجری مرتب و پر از لوازم خانگی، نشان می‌داد که استانداردهای زندگی در روستا بسیار بهتر شده است در حالی که اهالی این روستا در سال ۱۳۵۷ در سطح ابتدایی زندگی قرار داشتند. منشأ این آبادانی جدید چه بود؟ مصاحبه‌های گسترده حاکی از سه منبع اصلی است: درآمد حاصل از کار در شیراز. رونق کشاورزی؛ و کمک نهادهای مختلف دولتی به خانواده‌های نیازمند.

برخلاف سال‌های قبل از انقلاب، زمانی که حداقل ۹۰ درصد خانواده‌ها [تنها] به درآمد حاصل از کار در گویُم متکی بودند، در اواسط دهۀ ۱۳۷۰ تقریباً ۷۰ درصد خانواده‌ها به طور کامل یا تاحدودی به درآمدی که در خارج از روستا، بیشتر در شیراز به دست می‌آمد، وابسته بودند. شیراز، شهری که به سرعت در حال رشد بود و جمعیت آن تا سال ۱۳۷٤ از یک میلیون نفر فراتر رفت. رشد خارق‌العاده شهر که جمعیت آن از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳٦۵ دو برابر شد و در طول یک دهۀ گذشته به‌طور متوسط همه ساله۲/۵ درصد رشد داشته است، ناشی از صنعتی‌شدن بود. در واقع، شیراز به مرکز صنعتی بزرگی تبدیل شده است، با تعداد زیادی کارخانۀ بزرگ و کوچک که محصولات مختلفی از جمله فرش، لوازم الکترونیکی، قطعات نظامی، فرآورده‌های نفتی، پلاستیک، مواد غذایی فرآوری شده و منسوجات را تولید می‌کنند. این شهر همچنین یک مرکز فرهنگی، صنایع دستی،

www.2Bahman.ir

پزشکی و گردشگری است. تنوع فرصت‌های شغلی و کارآفرینی برای مسافران گویُم این امکان را فراهم کرد که مشاغل متنوع، با مهارت بالا (و نسبتاً با درآمد خوب) به دست آورند یا کسب و کار موفقی در شیراز راه بیندازند، علی‌رغم این‌که ۹۰ درصد آنان فقط تحصیلات دبیرستانی دارند (در بسیاری از موارد ترک تحصیل قبل از دریافت دیپلم).

درآمد حاصل از مشاغل شهری نه تنها سرمایه را برای ساخت خانه‌های جدید فراهم می‌کرد، بلکه به رشد بازار محلی نیز کمک می‌کرد. در سال ۱۳۵۸، گویُم فقط سه یا چهار مغازهٔ کوچک داشت؛ اما حالا جادهٔ شیراز به یاسوج که از کنار روستا می‌گذرد، به یک «خیابان اصلی» تبدیل شده است که در دو طرف آن فروشگاه‌ها و کاسبی‌های کوچک مختلف قرار دارند، از جمله رستورانی که غذاهایی را برای مشتریانی که در رستوران می‌نشینند و همچنین غذاهایی را برای بیرون بردن عرضه می‌کند. دنبالهٔ جاده به فضای عمومی تبدیل شده که مردان عصرها برای تماشای ترافیک عبوری و رد و بدل کردن اخبار امور روستا جمع می‌شوند.



Bahman.ir

خانه‌های خشتی قدیمی روستاهای ایران در دهۀ ۱۳۵۰ در حال تخریب که جای خود را به خانه‌های مدرن می‌دهند (اریک هوگلند).

با توجه به تعداد زیادی سرپرست خانوار که برای کار در شیراز رفت و آمد می‌کنند، بدیهی است گویُم در مرحلۀ انتقال از یک روستای کشاورزی به حومۀ شهر قرار دارد. با وجود این، کشاورزی به عنوان فعالیتی مهم مانده است و زمین‌های زراعی ۹۰ درصد املاک روستا را تشکیل می‌دهند. گویُم به طور سنتی به خاطر تاکستان‌ها و باغ‌های میوه‌اش شهرت داشت؛ هر دو پس از انقلاب توسعه یافتند و از برنامه‌های حمایتی دولت بهره‌مند شدند که کودهای ارزان قیمت، انواع بذر جدید و یارانه‌های مختلف محصولات زراعی را برای کشاورزان فراهم می‌کرد. حدود ٤٠ درصد از کل خانوارها حداقل یک هکتار زمین دارند؛ اما فقط آن‌هایی که سه هکتار یا بیشتر زمین باغی داشتند (۱۵ درصد خانوارها) از کشاورزی سود فراوانی نصیبشان می‌شد. تصمیم سال ۱۳۵۹ برای کنار گذاشتن سیاست قبل از انقلاب مبنی بر خرید گندم ایرانی با قیمت پایین (برای پایین نگه داشتن قیمت نان) و در عوض پرداختی معادل قیمت بازار بین المللی به کشاورزان ایرانی، موهبتی فوری برای روستاییان بود که گندم کشت می‌کردند. این در حالی است که کشت غلات در گویُم کاهش یافته است، بیشتر به دلیل حل نشدن وضعیت قانونی هفتصد هکتار از زمین‌های گندم پیشین که یکصد نفر روستایی از بزرگ‌ترین مالک غایب زمین «مصادره» کردند و بلافاصله پس از انقلاب میان خودشان تقسیم کردند. دادگاه تهران متعاقباً این مصادره را غیرقانونی دانست و دستور استرداد زمین را صادر کرد، اما دادگاه شیراز از اجرای این تصمیم سر باز زد. ضمناً، فقدان عنوان مشخص باعث شده بود کسی برای کار بر روی زمین رغبت نشان ندهد.

www.2Bahman.ir

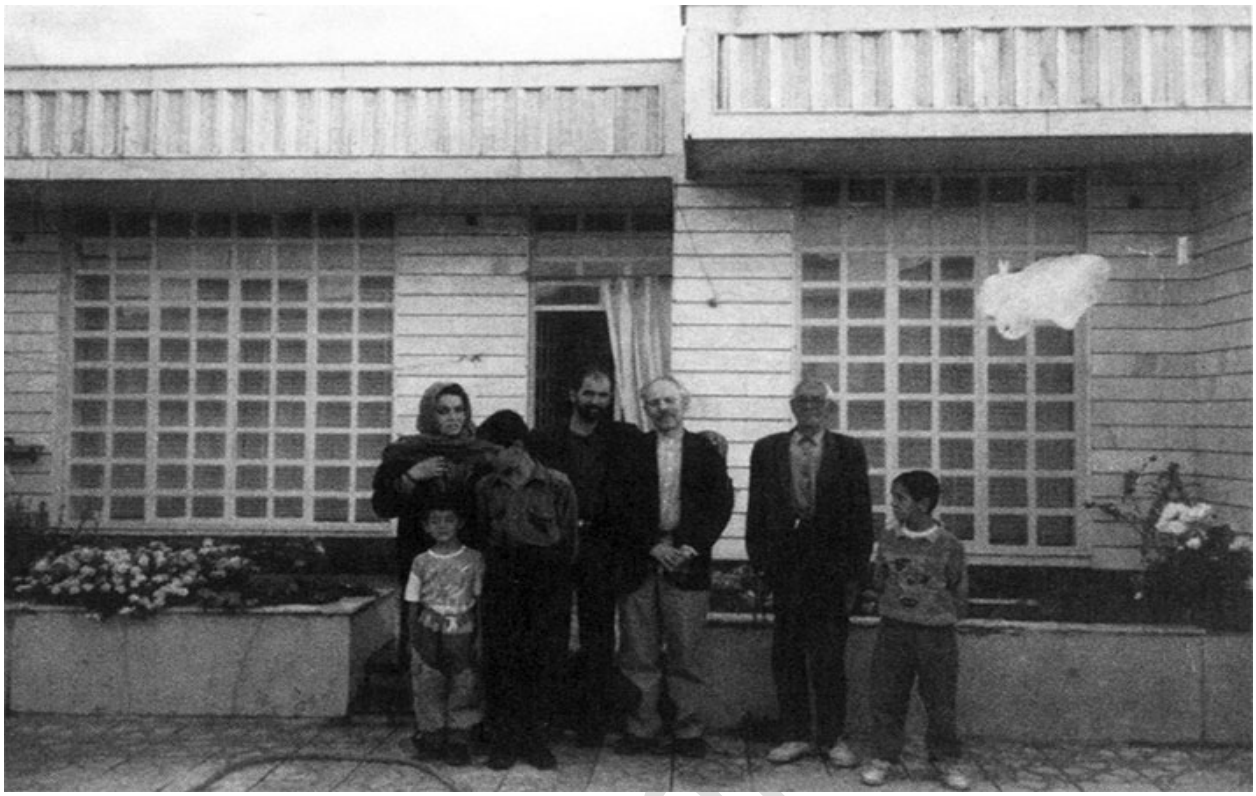

در جریان بازدید اخیر، نویسنده (نفر سوم از سمت چپ) و دوستانش در حیاط یکی از خانه‌های جدید قرار دارند که اکنون در سراسر گویُم دیده می‌شود.

حدود پنجاه خانوار در گویُم که از بازنشستگان، بیوه‌ها، یا مردان معلول سرپرستی می‌کنند، هیچ درآمد یا پس‌اندازی ندارند. پس از انقلاب، نهادهای دولتی و مؤسسات خیریهٔ خصوصی برنامه‌های متعددی را برای کمک به چنین خانواده‌هایی اجرا کردند. برخی از این سازمان‌ها دفاتری را در گویُم باز کرده‌اند که مددکاران اجتماعی محلی برای ثبت نام خانوارهای نیازمند، ارزیابی نوع کمک مورد نیاز و در صورت لزوم، صدور کوپن‌هایی که می‌تواند برای پرداخت قبوض آب و برق و یا کمک هزینهٔ ماهیانه برای غذا و اجاره استفاده شود. از دیگر خدمات می‌توان به ارائهٔ رایگان مراقبت‌های پزشکی و پوشاک ضروری اشاره کرد. بزرگسالان معلول و کودکان بزرگ‌تر در خانواده‌های فقیر تشویق می‌شوند تا در برنامه‌های آموزشی ویژه‌ای شرکت کنند که برای

پرورش مهارت‌هایی طراحی شده و می‌توان از آن‌ها برای درآمدزایی استفاده کرد. در نتیجه چنین تلاش‌هایی، حتی فقیرترین خانوارها به غذا و سرپناه اولیه دسترسی دارند.

اگرچه محرومیتی که قبل از انقلاب در گویُم وجود داشت از بین رفته است؛ اما اختلافات طبقاتی همچنان وجود دارد. حدود ۲۰ درصد از کل خانوارها درآمد سالیانه‌ای کمتر از خط فقر تعریف شدهٔ دولت دارند. اما این طبقهٔ پایین به راحتی قابل مشاهده نیست، زیرا حتی فقیرترین خانواده‌ها می‌خواهند در خانه‌های آجری جدید زندگی کنند، لباس‌های خوب بپوشند و رژیم غذایی مناسب داشته باشند. اکنون فقر با کمبود دارایی‌های مادی سنجیده می‌شود. به‌عنوان مثال، خانواده‌هایی که خود را فقیر می‌دانند، در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که معمولاً به جای تلویزیون رنگی و ویدئو، تلویزیون سیاه و سفید دارند؛ به جای ظروف چینی، ظروف غذاخوری پلاستیکی دارند؛ به جای فرش دستباف، فرش ماشینی دارند؛ به جای کولر، پنکه برقی دارند؛ به جای ماشین، موتور سیکلت دارند و تلفن هم ندارند. اکثریت خانوارها – ۷۰ درصد – صاحب کالاهای مصرفی مرغوب هستند و طبقهٔ متوسط روستایی جدید را تشکیل می‌دهند. حدود ۱۰ درصد از خانوارها بر اساس استانداردهای محلی یا حتی کشور، ثروتمند هستند. پیدایش طبقه متوسط روستایی جدید در کنار نگرش‌های اجتماعی جدید رخ داده است.

تحولات اجتماعی

تحولات اجتماعی در گویُم کمتر از تغییرات اقتصادی آشکار است، اما تفاوت‌های زیادی در الگوهای خویشاوندی و روابط جنسیتی وجود دارد. دگرگونی دیگر، کاهش الگوهای سکونتی خانوادهٔ پرجمعیت است. در حالی که قبل از انقلاب برای پسران متأهل زندگی مشترک با پدرانشان رایج بود، اما در حال حاضر هنجار این است که هر خانواده، خانهٔ جداگانه خود را داشته باشد. در واقع، در مجلس بله‌برون، خانواده‌های عروس

www.2Bahman.ir

آینده به عنوان شرط عروسی تأکید می‌کنند که دامادهای آینده خانه‌های جداگانه‌ای فراهم کنند – جدا از خانوادهٔ داماد – که عروس‌هایشان را بعد از ازدواج به آنجا بیاورند. یکی از پیامدهای این پدیدهٔ اخیر، «آشیانه‌های خالی» بوده است: زوج‌های مسن‌تر پس از ازدواج و نقل مکان فرزندانشان در خانه‌هایی بزرگ زندگی می‌کنند.

دومین تغییر اجتماعی، رابطهٔ بین پدران و فرزندان نوجوان را در بر می‌گیرد. قبل از انقلاب، بچه‌های بالای ده سال نسبت به پدرانشان رابطه‌ای توأم با احترام و حرمت داشتند. این رابطه بسیار رسمی بود و از نوجوانان انتظار می‌رفت که دیده شوند؛ اما شنیده نمی‌شدند و همیشه در حضور پدرانشان مؤدب و مطیع بودند. اما در اواسط ده» ۱۳۷۰، پدران می‌خواستند با فرزندان نوجوان خود، پسر و دختر، روابط محبت آمیز و صمیمی داشته باشند. یکی از پدرهای روستا پس از تحمل صبورانهٔ سرزنشِ دختر هفده ساله و پسر چهارده ساله‌اش به خاطر نبردن آن‌ها به شهربازی، گفت: «هیچ وقت جرئت نکردم با پدرم طوری صحبت کنم که بچه‌ها امروز با والدینشان صحبت می‌کنند.» بعداً که با گروهی از مردان مسن نشسته بودم، صحبت دربارهٔ نوهٔ پانزده ساله‌ای شد که اخیراً پلیس او را به دلیل استفاده از موتور سیکلت بدون گواهینامه رانندگی متوقف کرده بود. حاج پیروز می‌گفت: «این حوادث برای این رخ می‌دهند که والدین بیش از حد نسبت به فرزندان خود سهل‌انگاری می‌کنند.»

در دههٔ ۱۳۵۰، انتظار می‌رفت پسران نوجوان به هزینه‌های خانواده کمک کنند؛ اما حالا پدران می‌گویند «کار برای پسران نوجوان قبل از اتمام دبیرستان معقول نیست.» برخلاف وضعیت قبل از انقلاب، حتی از دختران نیز انتظار می‌رود دبیرستان را به اتمام برسانند. در واقع، در طول سال تحصیلی ۱۳۷۶–۱۳۷۵، تقریباً همه دختران چهارده تا هفده سالهٔ گویُم در دبیرستان دخترانه که پس از انقلاب ساخته شده بود، ثبت نام کردند. رفتن به

یکی از نود دانشگاه دولتی بدون شهریهٔ ایران، پسندیده به حساب می‌آید و دختر و پسر تشویق می‌شوند که برای شرکت در کنکور دانشگاه‌ها درس بخوانند. اگر رتبهٔ مناسب برای پذیرش در یکی از دانشگاه‌های دولتی بدون شهریه را کسب نکنند (۹۰ درصد ایرانیانی که در کنکور سالیانه شرکت می‌کنند، موفق به کسب رتبه لازم نمی‌شوند) آن‌گاه والدین از دختران انتظار بیش از حد دارند و از پسران توقع دارند که خدمت سربازی خود را انجام دهند.

همه نوجوانان نمی‌خواهند ادامهٔ تحصیل دهند و بعضی از آن‌ها به خصوص پسران، دچار شیطنت می‌شوند! در گویُم تنها فعالیت‌های تفریحی برای پسران جوان، پرسه‌زدن در مقابل مغازه‌ها یا قدم‌زدن در باغ‌های میوه است. بعضی از جوانانی که از این روال خسته می‌شوند، سراغ تهیهٔ مواد مخدر غیرقانونی بویژه تریاک می‌روند و آن را دود می‌کنند یا به سیگار کشیدن معتاد می‌شوند. بزرگسالان از فعال‌بودن نقش مواد مخدر نگرانند و می‌گویند که ۲۰ درصد از مردان بیست ساله در گویُم معتاد هستند. یکی از پدران سه پسر نوجوان گفت: والدینی که توان مالی دارند، نوجوانان خود را در کلاس‌های خصوصی با اهداف مشخص و بعد از مدرسه ثبت نام می‌کنند تا آن‌ها را دائماً مشغول نگه دارند تا فرصتی برای ایجاد مشکل نداشته باشند. نگرانی والدین در طول تابستان که مدرسه تعطیل است، افزایش می‌یابد. هر روز صبح از اواخر خرداد تا اواسط شهریور، چند پسر گویُم پانزده تا هجده ساله اتوبوس ساعت ۷ صبح را به شیراز سوار می‌شوند تا به کلاس‌های درسی در موضوعات مختلف مانند کامپیوتر، زبان انگلیسی، آمادگی برای کنکور، شنا و نواختن آلات موسیقی سنتی بروند.

یکی از حوزه‌های تغییر یافتهٔ اجتماعی، شامل آداب و رسوم ازدواج است. قبل از انقلاب خانواده‌ها تدارک ازدواج پسر و دختر خود را می‌دیدند. پروین الگوی رایج در سال ۱۳۵۷ را چنین تعریف کرد:

www.2Bahman.ir

وقتی سیزده ساله بودم، پدرم به من گفت که او [شوهرم] از من خواستگاری کرده است. پدر گفت من باید قبول کنم چون «او مرد خوبی است.» من حتی نمی‌دانستم او چه شکلی است. اما چه کاری می‌توانستم بکنم؟ من جوان بودم؛ من هیچ چیز نمی‌دانستم و ازدواج تقدیر من بود، پس قبول کردم. در دوران نامزدی، زمانی که او به خانه‌امان می‌آمد، برای مدت کوتاهی او [شوهرم] را چهار یا پنج بار دیدم. اما من هرگز قبل از ازدواجمان با او صحبت نکردم.

پروین تجربهٔ خود را با خواهرزاده‌اش که در سال ۱۳۷٦ ازدواج کرده بود مقایسه کرد:

پرویز دو سال پیش می‌خواست با خواهرزاده‌ام، زری ازدواج کند؛ اما او قبول نکرد و گفت که می‌خواهد مدرسه را تمام کند و به دانشگاه برود. بعد از این‌که زری نتوانست در کنکور قبول شود، با او ازدواج کرد. پرویز در دوران نامزدی یکساله، زیاد به خانهٔ زری سر می‌زد و اغلب با هم صحبت می‌کردند. آن‌ها باهم به خرید، سینما و پارک می‌رفتند. البته همه چیز خیلی به جا بود . . . من چند بار با آن‌ها به خرید رفتم و خانواده‌های دیگر هم آن‌ها را در گردش‌های دیگر همراهی کردند، اما آن‌ها فرصت داشتند تا یکدیگر را بشناسند.

شوهر پروین اضافه کرد که الگوهای جدید خواستگاری در گویُم منجر به پایان یافتن ۵۰ درصد از نامزدی‌ها قبل از عروسی می‌شود؛ زیرا زوج‌ها متوجه می‌شوند که دیدگاه‌های آن‌ها ناسازگار است. اما علی‌رغم مشکلاتی که برای خانواده‌های طرفین وجود داشت، او معتقد بود پایان‌دادن به نامزدی بهتر از وضعیتی است که زوجین پس از ازدواج آگاه شوند که نمی‌توانند با هم کنار بیایند. پروین اصرار داشت که ناسازگاری در میان زوج‌هایی که طبق «روش قدیمی» ازدواج کرده‌اند، متداول است. او گفت که «در ازدواج بسیار خوش شانس» بوده است،

اما بسیاری از همکلاسی‌های سابقش «از شوهرانشان بسیار ناراضی هستند؛ اما چه می‌توانند بکنند؟ همهٔ آن‌ها سه یا چهار فرزند دارند. آن‌ها باید کنار بیایند.»

یکی از جنبه‌های جدید ازدواج بر نقش دولت در ترویج تحولات اجتماعی تأکید دارد. به عنوان مثال، برای این‌که پرویز و زری عقدنامه بگیرند، باید گواهی ارائه می‌کردند که نشان می‌داد ساعت‌های مقرر در کلاس‌های تنظیم خانواده شرکت کرده‌اند. وزارت بهداشت این کلاس‌ها را برای زوجینِ نامزد برگزار می‌کند. جلسات تفکیک جنسیتی دستورالعمل‌های اساسی دربارهٔ بیولوژی تولید مثل و تکنیک‌های کنترل بارداری ارائه می‌دهند، اطلاعاتی که به طور سنتی برای جوانان مجرد در دسترس نیست. این کلاس‌ها بخشی از کارزار دولتی برای محدود کردن رشد جمعیت به زیر ۲ درصد در سال است، سیاستی که پس از نتایج سرشماری اتخاذ شد و نشان داد که جمعیت ایران از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳٦۵ بیش از ۳۹ درصد افزایش یافته است. اثرات این سیاست در گویُم قابل مشاهده است: از ۲٦ ازدواج از سال ۱۳٦۸ تا ۱۳۷۵، هیچ یک از زوجین بیش از دو فرزند ندارند. در مقابل، چهار تا شش فرزند برای زوج‌هایی که از اواخر دههٔ ۱۳۵۰ تا اواسط دههٔ ۱۳٦۰ ازدواج کرده‌اند، معمول است. به دلیل نزدیکی به شیراز در حال رشد سریع ، گویُم را نمی‌توان نمونه‌ای از ٦۵ هزار روستای دیگر ایران فرض کرد. با وجود این، روستاها در حال دگرگونی هستند. جهاد سازندگی که پس از انقلاب با مأموریت مختص تأمین زیرساخت‌های اولیهٔ روستاها ایجاد شد، برق و آب لوله‌کشی هزاران روستا از جمله مناطق دورافتاده را توسعه داده است و هزاران کیلومتر جاده را آسفالت کرده است و به کشاورزان این امکان را داد تا محصولات خود را به سرعت به بازار منتقل کنند. این پیشرفت‌های اصولی، به ارتقای کلی استانداردهای زندگی کمک کرده است. آنتن‌های تلویزیون روی بام خانه‌های روستایی در سراسر کشور و فروریختن قلعه‌ها در حالی که روستاییان خانه‌های آجری می‌سازند، نشان می‌دهند که اوضاع بهبود یافته است. اهمیت ژرف این تغییرات

فیزیکی هنوز مطالعه نشده‌اند؛ اما درک آنچه در یک روستا رخ داده است می‌تواند نگرشی دربارهٔ الگوهای کلی تحولات اقتصادی و اجتماعی روستایی در ایران ارائه دهد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Eric Hooglund, Letter from an Iranian Village, *Journal of Palestine Studies*, Vol. ۲۷, No. ۱ (Autumn, ۱۹۹۷), pp. ۷٦-۸٤.

۲ . هوگلاند، اریک، *زمین و انقلاب در ایران*، ترجمهٔ فیروزه مهاجر، تهران، نشر شیرازه، چاپ اول، ۱۳۸۱.

www.22Bahman.ir